

هو العليم

قاعدہ قبح عقاب بلا بیان و عقوبات دنیوی و
اخروی

سلسلہ دروس خارج اصول فقہ - برائت - جلسہ

دویست و سی و دوم

استاد

آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملاک حکم عقل نسبت به مسائل عرفی

ملاک در حکم عقل نسبت به مسائل عرفی همان طوری که فرمودند عبارت از حفظ نظام است؛ عقل در مسائل عرفی و روابط اجتماعی به ملاک حفظ نظام، حکم به حسن و قبح در مسائل و قبح عقاب بلا بیان به خصوص در مورد عقاب دنیوی دارد. البته بطلان این موضوع مسلم است؛ به جهت اینکه بر فرض اینکه ما سیره عقلانی را قبول داشته باشیم این ملاک حفظ نظام براساس سیره عقلانی ممکن است توجیه پیدا کند؛ اما به لحاظ حکم عقل، عقل در اینجا فقط حفظ نظام را ملاک برای قبح عقاب بلا بیان نمی داند؛ بلکه موازین ظلم و عدل را ملاک برای بیان قبح عقاب بلا بیان می داند ولو در مسائل دنیوی همان طوری که قبلاً عرض شد.

دیدگاه مرحوم آخوند درباره جریان قاعده

قبح عقاب بلا بیان در امور دنیوی

بحث راجع به عقاب اخروی و مولای حقیقی است که این قاعده نسبت به مولای حقیقی همان طوری که مرحوم آخوند در کفایه دارند و حواشی ایشان چه صورتی پیدا می کند؟! این هم بر دو قسم است؛ یا ما کارهای مولای حقیقی را نسبت به عقاب دنیوی و مؤاخذه دنیوی می سنجیم یا نسبت به عقاب اخروی و مؤاخذه اخروی می سنجیم. اما نسبت به دنیوی - همان طوری که مرحوم آخوند در کفایه اشاره ای دارند و همین طور دیگران - این قاعده در مورد افعال مولا نسبت به عباد در امور دنیا جاری و ساری نیست^۱ به جهت اینکه ما بسیاری از موارد را مشاهده می کنیم که باری تعالی این عباد را به انواع ابتلائات و انواع امراض و ضیق در امور معیشت ابتلا به فقد اولاد و مسائل دیگر دچار و مبتلا می کند؛ درحالی که این افراد، افراد مطیع هستند، به قول معروف تامّ الاطاعه و بسیاری از معاندین و مخالفین

^۱ کفایة الاصول، ج ۳، ص ۴۲.

را در صحت، عافیت، سعه و **معیشهً مُرتاحةً** قرار می‌دهد؛ درحالی‌که آنها کافر و معاند و مغرض هستند. روی این حساب ما نمی‌توانیم این مسئله قبح عقاب بلا بیان را نسبت به مسائل و ابتلائات دنیا جاری بدانیم؛ چون عقاب در اینجا محقق است ولو اینکه شخص مطیع باشد و عدم عقاب محقق است ولو اینکه شخص عاصی باشد. این مربوط به مسئله دنیا است.

اشکال بر دیدگاه مرحوم آخوند

اما اشکالی که بر این مطلب اینها وارد می‌شود این است که ما فعل خداوند را از چه شبکه و از چه شباک باید مورد نظر و محلّ تأمل قرار دهیم؟! آیا عقاب، ابتلاء، فقدان اولاد، تضییق در معیشت و امثال ذلک اینها یک امور صدفه‌ای و برحسب اتفاق است و مانند سایر مسائل متداول **بین الناس** از روی هوی و هوس و اهوویه و... نشأت گرفته از مسائل نفسانی و دل‌بخواهی و کیفیت سلیقه است؛ یا اینکه همه آنها دارای ملاک و دارای مصلحت و مفسده است؟!!

اگر ما قائل به تحقق مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه

باشیم قطعاً هیچ امری از امور که مستند **إلى الله تعالى** است بدون مصلحت تحقق پیدا نمی کند. همان طور که امام سجاد علیه السلام در ادعیه مبارکه سجاده راجع به ابتلائات به امراض^۱ این دواعی بسیار عالی و غایات بسیار مهمی را حضرت مدّ نظر قرار می دهد، تضیقاتی که برای اینها پیدا می شود....

مصالح و مفسد نفس الامریه در ابتلائات دنیا

این همه روایاتی که داریم دالّ بر اینکه ابتلائاتی را که خداوند مؤمن را دچار می کند تمام آنها برای ترفیع درجات است، برای کفاره سیئات است. این همه روایات داریم برای چیست؟! شما بحثتان راجع به مولای حقیقی است یا مولای عرفی است؟! مولای حقیقی که کارش گتره نیست؛ بلکه روی حساب است و بی جهت که امری را انجام نمی دهد.

یا آیات قرآن صریح بر این مطلب است؛ ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكُونَ رَهْمًا شَرًّا ۗ وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۗ ۗ﴾

^۱ جهت اطلاع رجوع شود به صحیفه سجاده، ج ۱، وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَرَضَ أَوْ نَزَلَ بِهِ كَرْبٌ أَوْ بَلِيَّةٌ، ص ۸۹.

وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا ۖ وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ ﴿١﴾

این همه تصریح بر اینکه کراهت و محبت نسبت به یک امر ملاک برای حسن و قبح نیست؛ ملاک حسن و قبح عبارت از مصالح و مفسدات نفس‌الأمریه است. لذا براساس مصالح و مفسدات نفس‌الأمریه است که خداوند متعال این امور را **علی حسب ما یراه من المصلحة** نسبت به عباد خود ولو عباد مطیعین جاری می‌کند و شاید برای عباد مطیعین حتی چرب‌تر هم بکند، کمی پیاز داغش را هم بیشتر بکند! همان طوری که ما نسبت به ائمه علیهم‌السّلام می‌بینیم که تزییقاتی که برای ائمه علیهم‌السّلام بود به مراتب اکثر و اشدّ نسبت به تزییقات، امراض، فقدان اولاد و امثال ذلک نسبت به افراد دیگر بود.

یک مرتبه من از مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه - روی منبر در مسجد قائم در جلسه صبح روز جمعه شنیدم که ایشان می‌فرمودند:

برای من مسلم است که هر چه خداوند عبدی را بخواهد به مراتبی برساند ابتلائات او را بیشتر خواهد کرد!

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶.

ترجمه: «چه بسیار شود که چیزی را مکروه شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده، و چه بسیار شود چیزی را دوست دارید و در واقع شرّ و فساد شما در آن است.» (محقق)

این هم شاهد حیّ و حاضر بر این مطلب البته
إن شاء الله که ما دروغ نمی‌گوییم و اشتباه نکردیم ولی
کیفیت صوتشان هم الآن در ذهن من هست.

علی‌کلّ حال این مسئله قطعی و به‌طور مسلم
است که هیچ ذره‌کاهی و کمترین مطلبی در این عالم
صدفه و برحسب اتفاق در این عالم به‌وجود نمی‌آید
و این ناشی می‌شود از این ملاک کجی که متأسفانه
ما داریم. ما نسبت به فلسفه و عرفان نظری اطلاع و
آشنایی نداریم که تمام امور مستند به آن ذات حیّ
قیوم است و تمام مسائل را ما نشأت‌گرفته از یک
منبع حیات و منبع ذی‌شعوری می‌دانیم و خیال
می‌کنیم که خدا مبتلا کرده است و می‌گوییم که باید
بکند؛ حالا مرض را اینجا بیاورد آنجا ببرد، زلزله را
در اینجا بیاورد، یک جا دیگر خسف بیاورد، یک جا
دیگر صاعقه بیاورد، این اشکال ندارد. چون ما به
مسائل عرفان نظری و فلسفه متعالیه اطلاع نداریم
مبانی اصولی ما هم زیر سؤال واقع می‌شود.
اینجاست که می‌گویند اطلاع بر مبانی عرفانی و
حکمی در کیفیت استنباط احکام دخیل است.

برای مولانا است.

من در این واقعه روز عاشورا که در حرم امام رضا علیه‌السلام اتفاق افتاده بود که یک عده شهید شدند، همین وهابی‌ها بمب منفجر کرده بودند یا بنا بر آنچه که معروف است منافقین بودند حالا هر کدامشان لعنة الله عليهم اجمعين، در این قضیه یک عده شهید شدند، حتی خود مرحوم آقا هم در تشییع جنازه اینها در مشهد شرکت کردند؛ علی‌کلّ حال ما یکی از این آقایانی که از اهل علم است خیلی معروف در مشهد، ایشان هم در همان موقع در حرم بود، البته پشت بود و ظاهراً ضربه‌ای هم به او می‌خورد و گوشش هم یک مقداری آسیب می‌بیند و خون‌ریزی می‌کند، نمی‌دانم پرده‌اش پاره می‌شود یا نه، علی‌کلّ حال خیلی شدید نبود، مختصری بود و بعد به بیمارستان می‌برند و می‌آورند و خیلی مسئله مهمی نبود. ما به مناسبتی برای دیدنش رفتیم گفتیم: الحمد لله علی السّلامه و غیر ذلک گفت: الحمد لله خداوند ما را از این مهلکه نجات داد، این مهلکه عظیمی بود! این

^۱ مثنوی معنوی، دفتر سوم، جواب حمزه مر خلق را.

آقا می گوید: این مهلکه بود! خب تو در حرم اما رضا هستی، هر کسی آرزو دارد که حالا که قرار بر این است بزنند در حرم امام رضا بزنند و در حال دعا بزنند؛ اگر آنجا فوت می کردی قطعاً شهید بودی اینکه شکی ندارد! کسی که به زیارت امام رضا بیاید و در همان جا هم کشته بشود، به نظر من هیچ سعادتى بالاتر از این نیست! حالا البته اگر آدم بداند، نباید برود اما یک طوری که **من حیث لا یشعر** حالا رفت هم خلاصه رفت! این در خیمهٔ امام رضا شهید شد؛ کدام سعادت از این بالاتر است؟! صحبت در این است که این را مهلکه می دانند و این را یک امر دنیایی مانند سایر این امور تلقی می کنند. این به خاطر عدم اطلاع بر مبانی اصیل و حقیقی و ملاکات افعالی که در عالم دنیا انجام می گیرد و منشأ و سرچشمه و اصول فروعی که در اینجا تحقق پیدا می کند است که این گونه نسبت به آن حکم می کند.

پس تمام ابتلائاتی که خداوند متعال در این دنیا برای افراد به وجود می آورد، تمام اینها براساس یک ملاک است. در آیهٔ شریفه داریم؛ ﴿وَلَا يَحْزَنُ﴾

الَّذِينَ كَفَرُوا ۗ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ ۗ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا ۗ
 إِثْمًا ۗ ﴿١﴾^۱ یعنی این راحتی و این مسائل به خاطر
 این است که ما می‌خواهیم آن طرف پدرش را
 در بیاوریم. فعلاً به آنها میدان می‌دهیم تا آن طرف
 پدرشان را در بیاوریم. حالا روی این حساب آیا
 صحیح است که ما بگوییم: مسئله قبح عقاب بلا بیان
 از طرف مولا در این دنیا نیست؟! چرا؟! خب این
 عین ظلم است؛ یعنی خداوند متعال یک نفر را در
 این دنیا به جهت یک عملی عقاب کند، عقابی که
 بدون بیان باشد یعنی بیان نداشته باشد؛ آیا این ظلم
 نیست؟! این ظلم است چه فرقی می‌کند؟! وقتی ما
 عمل مولا را عمل حکیمانه‌ای می‌دانیم و فعل او را
 فعل حکیمانه‌ای می‌دانیم، پس چطور یک مولای
 حکیم می‌آید بنده خودش را - حالا به اخروی هم
 کاری نداریم به همین دنیوی - فرض کنید بچه‌اش

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

ترجمه: «آنان که به راه کفر رفتند گمان نکنند که مهلتی که ما به آنها می‌دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود، بلکه آنها را (برای امتحان) مهلت می‌دهیم تا بر گناه و سرکشی خود بیفزایند.» (محقق)

را از او بگیرد به جهت اینکه یک نماز را بدون بیان ترک کرده است؟! اصلاً این ممکن است؟! این مولا را ما نمی‌خواهیم! اگر این آقا می‌خواهد و مقررین می‌خواهند بخواهند! ما مخلص این مولا هستیم؛ ما مولایی می‌خواهیم که **ارحم الرحمین** است، مولای خوبی است، با بندگان خودش به محبت و به لطف و اینها عمل می‌کند. وقتی بلا بیان عقاب کند وای به حال اینکه بیان داشته باشد که دیگر چه خاکی به سرمان بریزیم! آنجا چه کنیم؟! ما مولایی را می‌خواهیم که در آن دنیا تمام چیزهایی را که ما عناداً انجام دادیم ببخشد، حالا اینها بدون عنادش را هم می‌گویند: یقہات گیر است! این دیگر خیلی سخت است! **علیٰ کلِّ حالٍ «أنا عند ظنِّ عبدی المؤمنِ بی»** این حدیث قدسی است و خیلی مهم است.

^۱ الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، بابُ حُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، ص ۷۲، ح ۳:

«عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: **أحسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «أنا عند ظنِّ عبدی المؤمنِ بی، إن خيراً فخبيراً و إن شراً فشرّاً.»**»

ترجمه: «امام رضا علیه‌السلام فرمود: به خدا خوش گمان باشید زیرا خدای عزوجل می‌فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویشم، اگر گمان او خوب است، رفتار من خوب و اگر بد است، رفتار من هم بد باشد.» (محقق)

اگر ما نسبت به خدای متعال ظن حسن و حسن ظن داشته باشیم او هم با ما با رحمت و عطف و اینها عمل می‌کند و اگر نه نسبت به او حسن ظن نداشته باشیم و سوءظن داشته باشیم او هم اعتنا نمی‌کند. خودش هم راهش را نشان داده است دیگر از این بهتر؟! یک مقدار خلاصه ما زیرسبیلی یواشکی یک چیزهایی گفتیم! دیگر شما بگیرید و این قدر آن طرف نزنید این قدر خلاصه انیاب و اغوال برای ما درست نکنید! این یک مسئله بود.

سه مسلک راجع به عقاب اخروی

بحث راجع به عقاب اخروی است. راجع به عقاب اخروی سه مسلک مطرح است:

مسلک اول

مسلک اول اینکه اعمال از باب یک جنبه علی و از روی جنبه مؤثریت و مسببیت موجب عقاب اخروی هستند و مسئله هیچ‌گونه به اراده خدا و به عبارت دیگر به خواست پروردگار بر نمی‌گردد یا اینکه اراده و خواست پروردگار مبنی بر این است، هر دو تا فرق نمی‌کنند؛ یعنی من باب مثال اگر شما این سگین را روی دستتان حرکت دهید سگین دست را

قطع می‌کند؛ حالا به خواست پروردگار باشد یا نباشد این اثر یک اثر تکوینی است؛ یعنی اثر تکوینی بر قطع سگین است. البته خواست پروردگار و اراده پروردگار بر جنبه تأثیر و تأثر در نظام تکوین، اقتضای قطع را می‌کند لذا در بعضی از موارد - ذبح اسماعیل - می‌گوید: **الْخَلِيلُ يَا مُرْنِي وَ الْجَلِيلُ يِنْهَانِي**^۱ در آنجا سگین قطع نکرد و ابراهیم سگین را به سنگ زد و مثلاً گفت که **لَمَآذَا لَا تَقْطَعُ؟! و آن سگین با لسان خود گفت: الْخَلِيلُ يَا مُرْنِي وَ الْجَلِيلُ يِنْهَانِي!** حالا در این نظام هم مسئله به این کیفیت است. چه ما قائل باشیم یا نباشیم در این دنیا هر عملی از انسان سر بزند فعل مسبب برای سببی است و علت برای معلول است که آن عقاب باشد یعنی جنبه تکوینی و رابطه حقیقی - نه رابطه اعتباری - بین افعال و آن اسباب و علل وجود دارد. این یک قسم که ممکن است مسئله ترسیم بشود.

مسلك دوم

مسئله دوم این است که تمام عقاب‌ها و ثوبات

^۱ تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، ص ۷.

در یوم القیامه و جنت و نار تجسم نفس عمل باشند
یعنی جنبه علّیت و معلولیت نیست بلکه نفس فعل
به صورت تجسم یک امری است. همان طور که در
روایات داریم وقتی که شخص وارد قبر می شود یک
انسان و جوان زیبایی آمد و از او سؤال می کند و
می گوید: من نماز تو هستم مثلاً نمازی که در
لیلةالرقائب خواندی^۱ یا نمازی که در فلان جا
خواندی. و من باتو هستم تا روز قیامت تا اینکه تو را
داخل در بهشت کنم. این روایت براین اساس است.
این به صورت جوان زیبا درآمدن، صورت برزخی
همان عمل است؛ یعنی همان عمل خودش
فی حدنفسه یک جنبه ملکوتی دارد. حالا اگر از این
آقایان سؤال کنند چطور ممکن است آب خوردن من
- اینکه دارم آب می خورم آب هیدورژن و اکسیژن
است - تبدیل به انسان شود چه می گویند؟! یا این
نمازی که من می خوانم این حرکت ید یک نوع
ریاضت است، حرکت ید و رأس و سجود و رکوع
و امثال ذلک چطور به یک شابّ جمیل تبدیل

^۱ البلد الامین، ج ۱، ص ۱۷۰.

می‌شود؟! حالا از این مسئله بگذریم.

علی‌کلّ حال مسئله‌ای که مطرح است این است

که این نفس عمل در یوم القیامه به ارادهٔ پروردگار

مبدّل به یک تجسمی می‌شود؛ **التجسّمُ إمّا قبیح و إمّا**

حسن، این هم یک نوع در باب قضیه است.

راجع به این دو طریق فرمودند که قبح عقاب

بلا بیان در اینجا راه ندارد چرا؟ چون انفکاک علت

از معلول مستحیل است؛ چه ما قائل باشیم بر اینکه

عمل مسبّب برای عقاب است، پس این یک علیّت و

سببیت و مسببیت را در اینجا اقتضا می‌کند، یا اینکه

ما معتقد باشیم که خود نفس عمل، بدون جنبهٔ

علیت، مبدّل تکویناً متبدّل به آن صورت تجسمیه

خواهد شد، پس قبح عقاب بلا بیان در اینجا معنا

ندارد؛ به جهت اینکه عمل وقتی که در این دنیا قبیح

باشد؛ این عمل قبیح خواهد بود **إلی یوم القیامه**، و

اگر عمل حسن باشد این عمل **إلی یوم القیامه** حسن

خواهد بود. چه عمل قبیح باشد چه صحیح باشد اثر

عقاب در آنجا مترتب است؛ حالا چه قاعدهٔ قبح

عقاب بلا بیان باشد یا نباشد یعنی اصلاً قاعده در این

جاری نیست. اگر عمل را ما به این نحو بدانیم، اصلاً
قاعده در اینجا جاری نیست؛ چون یک ارتباط وثیق
و یک علقه‌ای بین علت و معلول موجود است که آن
علقه هیچ وقت منفک نخواهد شد. اگر کسی شراب
بخورد چه قاعدهٔ بلا بیان باشد یا نباشد نفس این
شراب خوردن تبدیل به عقرب خواهد شد. یا اینکه
فرض کنید اگر کسی در اینجا نماز بخواند، نفس این
صلاة تبدیل به صورت فرض کنید شجر، میوه یا بهتر
حورالعین، بله تبدیل به حورالعین خواهد شد. مثلاً
شما اینجا نماز خواندید، الآن یک حورالعین آنجا
درست شد و منتظر شماست! شما از انتظار
دریاورید!

تلمیذ: ...

استاد: نه حالا ایشان می‌تواند جواب بدهد که اگر
قرار است ما با یک نماز یک حورالعین درست کنیم
مدام اینجا نماز بخوانیم و ادامه بدهیم خلاصه آنجا
بیشتر صف بکشند!

علی‌کلّ حال مسئله در اینجا محلّ ایراد است و
اشکالی که در این قضیه وارد است این است که
بحثی راجع به تلازم عقلی بین مؤثر و متأثر و بین

سبب و مسبب و بین علت و معلول نیست و تلازم
بین هردو به نحو اکید تلازم عقلی است و انفکاکش
مستحیل است. ما صحبت در کبرای قضیه نداریم،
بحث در تشخیص صغری است؛ شما از کجا این
فعل را قبیح می‌دانید؟! صحبت در این است. این
فعل را شما قبیح بدان، بعد راجع به بقیه مسائل ما
حرفی نداریم. این فعل را شما صریح بدان، ما راجع
به لوازماتش دیگر بحثی نداریم. اگر این فعل قبیح
باشد آنگاه یا به نحو تجسم اعمال یا به نحو علّیت
موجب عقاب است اما بحث راجع به این است که
فعلی که از روی عدم بیان صادر می‌شود، فعل قبیح
نیست اصلاً آن فعل قبیح نیست تا اینکه شما بخواهید
آن را مطرح بکنید.

ما فعلی را قبیح می‌دانیم که آن فعل **عن عمدٍ و**
عن بیانٍ باشد وقتی که **عن عمدٍ و بیانٍ** بود آن فعل
قبیح است والاّ اصلاً به طور کلی آن فعل از دایره
حسن و قبح بیرون می‌رود. نه اینکه بیرون برود؛ بلکه
از این نقطه نظر بیرون می‌رود و به واسطه آن ملاک
نفسی که دارد و آن ملاک نفسی موجب حسن و قبح

است، آن فعل در خارج مستحسن یا قبیح شمرده می‌شود. پس به‌طور کلی اشکال بر این قضیه هم وارد شد.

مسلک سوم

قسم سومی که راجع به تعلق و رابطه بین افعال و عقاب گرفتند، فرمودند: این یک امر اعتباری است، این اراده و خواست پروردگار است؛ فعل در اینجا انجام می‌گیرد و ما اصلاً نمی‌دانیم قبیح یا مستحسن است؛ هیچ کار نداریم. خداوند متعال مترتب بر این فعل یک عقابی را محقق می‌کند؛ پس این فعلی که در اینجا انجام می‌گیرد اراده پروردگار به آن تعلق گرفته است و ما نمی‌دانیم اراده پروردگار بر چه ملاکی فعل را قبیح می‌داند و مستوجب عقاب، و بر چه ملاکی حسن می‌داند و مستوجب ثواب، ما ملاک را نمی‌دانیم. ملاک در بنای عقلا حفظ نظام است ملاک عبارت از ظلم و عدل است و ظلم و عدل مربوط به امور دنیوی است. لعلّ اینکه خداوند متعال ملاک دیگری برای عقاب داشته باشد ولو اینکه یک عبد فعل را **مِنْ غَيْرِ عَمَدٍ و مِنْ غَيْرِ بَيَانٍ** اتیان کند؛ لعلّ اینکه داخل در ملاک او باشد. او هم

که ملاکش را به ما نگفته است که من بر چه ملاکی
شما را عقاب می‌کنم!

پس قبح عقاب بلا بیان در اینجا هم نمی‌آید؛
به جهت اینکه قبح عقاب بلا بیان در آنجایی است که
ما به ملاک مولا اطلاع و اشراف پیدا بکنیم و بعد
آن وقت بدانیم این فعلی که در خارج انجام شد،
مخالف با آن ملاک مولا است، پس مولا در اینجا
ظالم است. پس روی این حساب مولا می‌گوید: من
ملاک عقاب و ثواب را به شما نمی‌گوییم بلکه
می‌گوید: بروید احتیاط کنید چرا می‌گویید که بیان
نیست، بیان نیست، شما باید احتیاط کنید. مگر بر
مخالفت **عن بیان** عقاب می‌کنم؟! فکر و سلیقه‌ام
تعلق می‌گیرد بر عقاب، ولو بدون بیان.

بله، در یک صورت می‌توانیم بگوییم که
به هیچ وجه من الوجوه... - این را من دارم بر بیان
مقرر اضافه می‌کنم، اگر مقرر این حرف را بزند خیلی
واقعاً کم آورده است! - اصلاً این مکلف حکم نائم
را داشته باشد که اینجا دیگر عقابش بدون ملاک
است، چون دیگر در اختیار مکلف نیست؛ مثل نائم

باشد مثل مجنون باشد و این را هم اضافه می‌کنیم که اصلاً نسبت به مسئله ملتفت نباشد، که حالا بحث راجع به این می‌آید.

پس این مطلب که ملاک نداشته باشد و بیان نکرده است معلوم می‌شود که قبح عقاب بلا بیان جاری نیست.

جواب از این مسئله خیلی روشن است و این است که خود مولا این همه ملاک را آمده بیان کرده است؛ در روایات بیان شد در احادیث بیان شد در آیه قرآن بیان شد مثل «**إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا**

لِأَمْرٍ مَا نَوَى»^۱ عملی که از روی اخلاص باشد پیش خدا ارزش و قیمت دارد. در نماز اگر ریا باشد آن نماز باطل است و عمل بدون اخلاص را خدا قبول نمی‌کند. عمل معاند را قبول نمی‌کند. تمام این روایات نشان می‌دهند که عمل **عَنْ صَدَقٍ وَ عَنْ صَفَاءٍ** مورد رضای مولا است و عمل از روی عناد و

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۱، کتاب الطَّهَّارَةِ، بَابُ صِفَةِ الْوُضُوءِ وَ الْفَرَضِ مِنْهُ وَ السُّنَّةِ وَ الْفَضِيلَةِ، ص ۸۳، ح ۶۷. امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۵۱:

«[رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند] فقط قبولی اعمالی که انسان انجام می‌دهد مشروط می‌باشد به نیت آنها.»

غرض مورد رضای مولا نخواهد بود. خب این خودش ملاک است.

روی این حساب اگر مولا یک بیانی را بر یک اساسی نفرستد و این عبد بیچاره بدبخت بدون بیان این عملی را که انجام می دهد تقصیر ندارد پس دیگر عناد و غرضی در اینجا مطرح نیست. روی این حساب می توانیم بگوییم که قبح عقاب بلا بیان در اینجا جاری است. البته در این قضیه ما بحث داریم حالا کلام مرحوم کمپانی هنوز مانده است مطالبی که راجع به این قضیه گفته اند مانده است. ببینیم که اینها چه چیزی را احساس می کردند که نتوانستند زیر این قاعده بروند؟! چه مسئله ای را احساس می کردند?!

اللهم صل علی محمد و آل محمد